

رازینا کلاس

مرجع کتابهای گویا برای کودکان



www.razinaaclass.com

ماجرای روباه و کلاغ



www.razinaaclass.com

کلاغی روی زمین قالب پنیری پیدا کرد . زود آن را به منقارش گرفت ، پرواز کرد و روی درختی نشست .

روبه زیرکی از آن نزدیکی می گذشت . همین که چشمش به کلاغ افتاد و پنیر را در دهانش دید تصمیم گرفت ، هر طور شده کلاغ را فریب دهد و آن پنیر خوش مزه را از او بگیرد و بخورد .

برای همین زیر درخت رفت و به کلاغ سلام کرد .

بعد هم شروع کرد به تعریف و تمجید کردن از کلاغ .

به او گفت : « به به چه کلاغ زیبایی ! واقعاً پر و بال سیاه تو خیلی

قشنگ است و من تا حالا پرنده ای به زیبایی تو ندیده ام . »





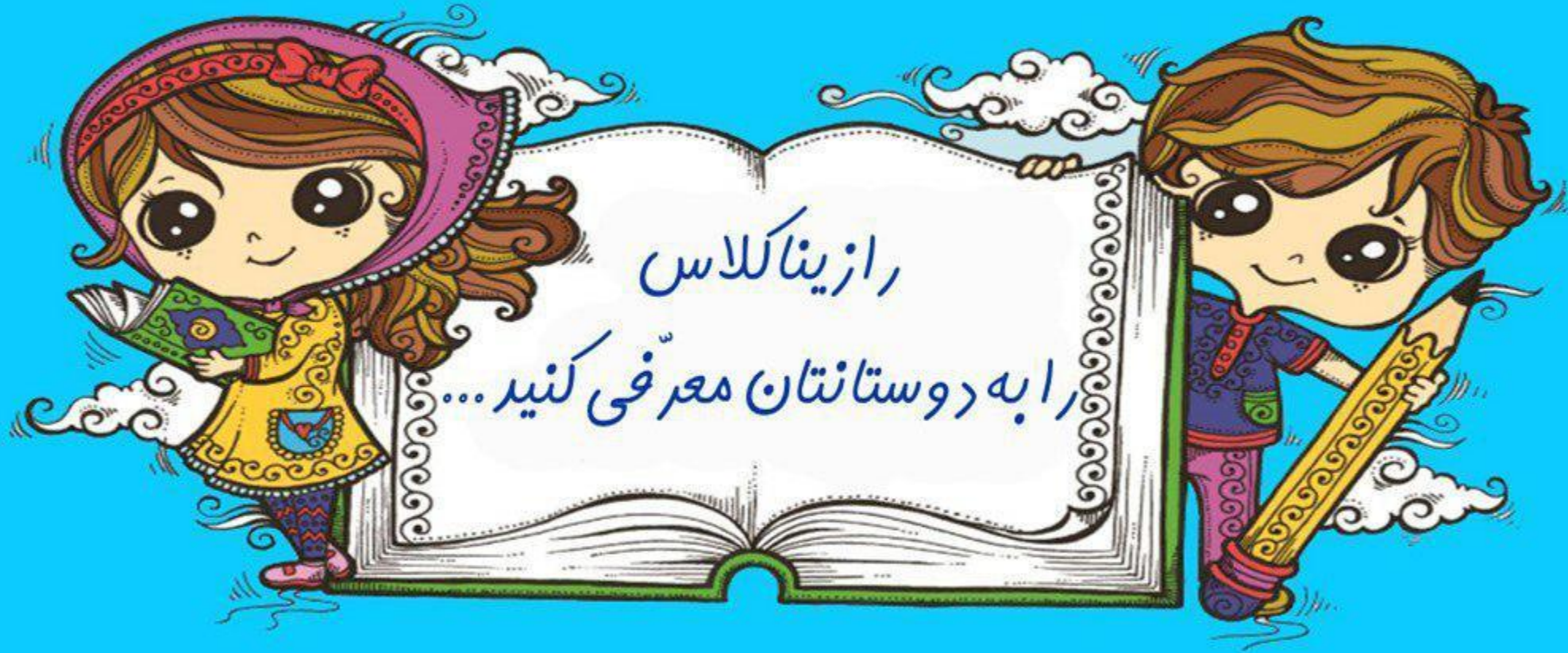
کلاغ وقتی تعریف های روباه را شنید خیلی خوش حال شد و به خودش به خاطر آن همه زیبایی افتخار کرد .

روباه در ادامه گفت : کلاغ زیبا به راستی که اگر صدای خوبی هم داشته باشی ، بهتر از تو در میان پرندگان پیدا نخواهد شد .

کلاغ بیچاره خواست به روباه نشان بدهد که صدایش هم واقعاً دلنشین است . برای همین شروع به آواز خواندن کرد .

ولی همین که دهانش را باز کرد تا قارقار کند ، آن پنیر خوش مزه از دهانش افتاد و روباه زیرک با یک جست آن را قاپید و خورد .

www.razinaaclass.com



۰۳۴۳۰۳۲۵۳۰۳۴۳۰